

تحلیل سیاستگذاری فرهنگی، با تاکید بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس

فاطمه اصلان زاده^۱

چکیده:

امروزه سیاستگذاری فرهنگی و به تبع آن سیاست فرهنگی برای هر کشوری جز عناصر مهم توسعه پایدار ملی قلمداد می‌شود. بنابراین، با توجه به ماهیت جهانی شدن فرهنگ و نقش برجسته آن در ابعاد اقتصادی و سیاست بین‌الملل، بقاوپویایی یک نظام سیاسی واجتماعی توجه به مقوله مهم سیاستگذاری فرهنگی در تحولات اجتماعی برای دولتها از اهمیت ویژه برخوردار است. با توجه به اهمیت این مقوله مهم، مقاله حاضر ضمن مروری اجمالی بر سیاستگذاری فرهنگی در کشورهای جهان، وضع موجود سیاستگذاری فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی، به تحلیل سیاستگذاری فرهنگی بر اساس عقلانیت در کنار دو مفهوم "جهان زیست و نظام درکنش ارتباطی" نظریه هابرماس می‌پردازد.

واژگان کلیدی: سیاست فرهنگی، سیاستگذاری فرهنگی، سیاستگذاری در کشورهای جهان و ایران، کنش ارتباطی هابرماس

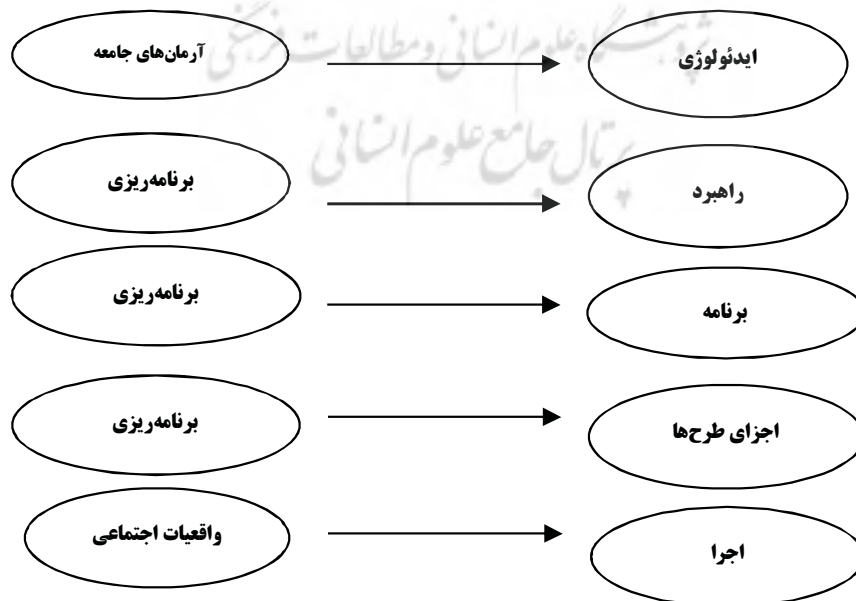
^۱ - دانشجوی دکتری رشته سیاستگذاری فرهنگی پژوهشکده مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مقدمه

براساس برنامه دهه جهانی توسعه فرهنگی یونسکو (۱۹۸۸-۱۹۹۸)، اهداف توسعه فرهنگی در همه کشورهای جهان شامل "تقویت هویت فرهنگی، حفظ میراث فرهنگی، تقویت مشارکت فرهنگی و ارتقای همکاری‌های فرهنگی بین‌المللی" تعریف شده است. از همین رو در راستای توسعه فرهنگی و مدیریت فرهنگی دولت‌ها در مسیر دستیابی به این اهداف به استفاده از روش‌ها، تکنیک‌ها و ابزارهایی چون سیاستگذاری فرهنگی، برنامه‌ریزی فرهنگی، آموزش فرهنگی، پژوهش فرهنگی، اطلاع‌رسانی فرهنگی، اقتصاد فرهنگی و حقوق فرهنگی هستند (اجالی، ۱۳۷۹، ص ۱۱). از همین رو در پرداخت به مفهوم سیاستگذاری فرهنگی باید اذعان داشت که سیاست در سطح کلان عبارتست از "تدوین راه حل علمی برای حل مشکل‌های اجتماعی یا برای دستیابی به هدفی ویژه" (اشتریان، ۱۳۸۱، ص ۵۱). این در حالیست که سیاستگذاران از فرهنگ تأثیری مستقیم بر تدوین و اجرای سیاست‌ها در سطح خرد تأکید دارند.

از نظر جامعه‌شناسان "فرهنگ مجموعه‌ای است از سه نظام که تعیین‌کننده رفتار انسانهاست: "نظام افکار یا باورها، نظام نهادهای بیانگر و نظام جهت‌گیری ارزشی با جنبه وحدت‌بخشی" (اجالی، ۱۳۷۹، ص ۱۷). یک فرهنگ شناس ممکن است سیاست فرهنگی را مجموعه‌ای پیچیده‌ای از فعالیت‌های گوناگون تلقی کند که به گونه‌ای ارگانیک و نظامند و در یک ساختار پیچیده با هم در ارتباطند (پهلوان، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷). اما از دیدگاه علم سیاستگذاری، سیاست فرهنگی، مقوله‌ای است دارای اهمیت راهبردی که بر کلیه زمینه‌های توسعه پایدار است (اشتریان، ۱۳۸۱، ص ۱). سیاستگذاری فرهنگی می‌تواند از سطح ملی برخوردار باشد، همانطور که دولت‌ها برای اقتصاد، علم، آموزش و پرورش و رفاه سیاستگذاری می‌کنند در مورد فرهنگ نیز باید سیاست‌هایی را طراحی نمایند. بهادری در پژوهشی با عنوان "درآمدی بر سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی" به راهبردهای اصلی در سیاست فرهنگی پرداخته است، به باور ایشان کشورهای مختلف برای تدوین سیاست فرهنگی ملی خود راهبردهای متنوعی را متناسب با دیدگاه‌های سیاسی و وضعیت اجتماعی خود مدنظر قرار می‌دهند. که بطور اجمالی عبارت‌اند از:

۱. راهبرد نخبه‌گرا (سنتی): که بر نقش هویت ملی از طریق حفظ و حراست میراث فرهنگی و احیای گذشته تاریخی در راستای تقویت غرور ملی تأکید دارد فرهنگ در این راهبرد امری "زیبا شناختی" به شمار می‌آیند.
۲. راهبرد توسعه‌ای: دستاورد مکتب مطالعات فرهنگی با دغدغه پیوند بین فرهنگ و توسعه است که محورهایی چون همگانی کردن فرهنگ با پی‌ریزی مبانی فرهنگی برای سیاست‌های اقتصادی با توسعه متوازن بخش فرهنگی با سایر بخش‌ها و توجه به افزایش تولیدات فرهنگی را مدنظر داشته است.
۳. راهبرد کثرت‌گرا: بر خود فرهنگ، مستقل از نقش آن در توسعه و محورهایی چون تکثر و تنوع فرهنگی، حقوق فرهنگی، تأکید بر فرد بجای جامعه، تأکید بر گروه‌های ویژه در معرض سلطه فرهنگی نظیر زنان و اقلیت‌های قومی و دینی و جهان‌گرایی متمرکز شده است (بهادری ۱۳۷۶، ص ۱۴۱-۱۳۶). با توجه به این دیدگاه‌ها سیاست‌گذاری فرهنگی عبارتست از "تبیین خط‌مشی‌ها و راهبردهای کلان فرهنگی" برای رسیدن به اهداف چهارگانه توسعه فرهنگی یعنی همکاری فرهنگی، مشارکت فرهنگی؛ میراث فرهنگی و هویت فرهنگی" که یونسکو نخستین بار با ارائه مفهوم توسعه فرهنگی آن را مطرح کرد (حسین لی، ۱۳۷۹، ص ۲).



تبیین سیاست‌گذاری فرهنگی در تطابق با برنامه‌ریزی راهبردی (اجلالی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۹)

با توجه به مدل بالا با نگاه به سیاستگذاری فرهنگی و رابطه آن با برنامه‌ریزی است که می‌توان به اتکای منابع و میراث فرهنگی گذشته، از آینده سخن گفت و برای ساختن آن امیدوار بود که سیاستگذاری فرهنگ نه فقط سیاست‌گذاری برای امروز، بلکه سیاست‌گذاری برای میراث فرهنگی با فرهنگ فرد است. بر این اساس در سیاست‌گذاری فرهنگی باید بطور همزمان شالوده‌ها و چشم‌اندازها را مدنظر داشت. به هر روی در هر جامعه دو سطح از سیاست‌گذاری فرهنگی کلان‌نگر و خرده‌نگر لازم و ملزوم و در واقع مکمل یکدیگرند. به عبارتی سیاستگذاری کلان‌نگر در سطح اسنادی چون سند چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور یا برنامه‌های توسعه ۵ ساله با سیاست‌گذاری خردنگر، در سطح فعالیت‌های خاص حوزه فرهنگ و در دوره‌های زمانی کوتاه‌تر همراه و هم‌صحب باشد.

با توجه به مطالب فوق، در تبیین سیاست‌های فرهنگی فراگیر، می‌توان گفت، سیاستگذاران فرهنگی در فرآیند تدوین یک سیاست فرهنگی فراگیر در سطح ملی بخصوص در کشورهایی که از تنوع فرهنگی برخوردار باشند باید به این موارد مهم توجه جدی مبذول دارند که برخی از آنها عبارتند از: (۱) شناخت هویت فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های سنتی، (۲) ارزیابی و تفکیک عناصر بازدارنده فرهنگی از عناصر پشتیبانی‌کننده به جریان توسعه فرهنگی، (۳) ایجاد حالت مقاومت خلّاق در سیاست فرهنگی به گونه‌ای که بتواند به فرهنگ سنتی به عنوان ابزاری پیشرفت و اعتلای هویت ملی کرد و (۴). توجه به آموزش و آگاهی‌بخشی و افزایش مشارکت مردم و مخاطبان به عنوان بهره‌مندان از سیاست‌های فرهنگی و نه تنها مصرف‌کنندگان آنها. در اینجا برای روشن شدن سیاستگذاری فرهنگی در ابعاد جهانی، نگاه اجمالی به این موضوع مهم در برخی از کشورها می‌پردازیم.

مروری اجمالی بر سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورهای جهان:

یونسکو در سند "مشکلات و چشم‌اندازهای کنفرانس جهانی سیاست‌گذاری فرهنگی" بیش از اشاره به نقش ضروری دولت‌ها در سیاست‌گذاری فرهنگی به سه روش معمول

در این حوزه را چنین برشمرد: برخی دولت‌ها اقدامات سازمان یافته را ترجیح می‌دهند، برخی دیگر به اشکال انعطاف‌پذیرتر طراحی پروژه‌ها و حمایت راغب هستند و بالاخره پاره‌ای از دولت‌ها نیز می‌کوشند فقط مشوق و انگیزه لازم برای فعالیت‌گروه‌ها و انجمن‌های پراکنده در حوزه فرهنگ را فراهم می‌آورند (اجلالی، ۱۳۷۹، ص ۵۱). به عبارتی بررسی‌های مختلف نشان می‌دهد سیاستگذاری فرهنگی در تز دولت‌ها کما بیش از سه الگو پیروی می‌کند که عبارتند از: *برنامه‌ریزی محض، دخالت موردی دولت، پرهیز از دخالت* نیز با تمرکز بر میزان و شیوه مداخله دولت‌ها در فرآیند سیاستگذاری فرهنگی به دسته‌بندی می‌پردازد که آن را می‌توان "شیوه سازمان سیاستگذاری فرهنگی در کشور" نام نهاد وی دو رویکرد اصلی را تحت عنوان رویکرد تصدی‌گری و رویکرد نظارتی و حمایتی برشمرد.

"گوردن" معتقد است به علت اینکه هرکشوری فرهنگ خویش را ابزار تشخیص خود نیز می‌داند همواره بر وجود تمایز آن با دیگر کشورها تأکید دارد از این رو ساختارهای تخصیص سرمایه دولتی به فعالیت‌های فرهنگی در کشورهای مختلف به اندازه نقشه‌های جغرافیایی آنها با یکدیگر متفاوت است با این حال وی سیاست‌گذاری فرهنگی را در جهان در سه الگو منحصر می‌کند (گوردن، ۱۳۸۳، ص ۶۶).

در مدل فرانسوی و آلمان منابع مالی مستقیماً از سوی دولت تأمین می‌شود در فرانسه، ایتالیا، ترکیه، اروپای مرکزی، دانمارک، سوئد، نروژ و دولت مرکزی مهم‌ترین مرجع است و شهرداری‌ها و تشکیلات منطقه‌ای نقشی مؤثر، اما در عین حال ثانوی به عهده دارند.

در مدل دوم شامل کشورهای کانادا، بریتانیا، ایرلند، هلند، استرالیا و زلاند به دلایل مختلف سیستمی دارند که لایه‌ای از دستگاه‌های اداری نیمه مستقل را بین قدرت سیاسی و سازمان‌های فرهنگی قرار می‌دهند.

نظام ایالات متحده در مقابل، جای کمی را برای تشکیلات دولتی در قالب دو نهاد "بنیاد ملی برای هنرهای و بنیاد ملی علوم انسانی" تأمل شده که کنگره بودجه هر دو را تأمین می‌کند. اصولاً در آمریکا به جز قوانین حمایتی در زمینه بازار آزاد صنعتی،

هیچگونه سیاست‌های فرهنگی در سطح کشور پیگیری نمی‌شود و حتی بسیاری در این کشور، سیاست فرهنگی ملی را تهدیدی علیه آزادی انتخاب فرد در توسعه تجاری می‌دانند. در آمریکا سیاست فرهنگی عمدتاً در مقیاس‌های ایالتی و شهری اعمال می‌گردد و بودجه آن نیز بیشتر از سوی بنیادها و مؤسسات خصوصی تأمین می‌شود تا از صندوق دولت (پهلوان، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷).

در کشورهای آسیایی نیز سیاست فرهنگی و توسعه فرهنگی از وضعیت یک یا چند مرکز محدود دولتی برای این امر دارند. در بررسی اندونزی به "اصل وحدت فرهنگی در سطح علمی در عین تکثر فرهنگی در مقطع منطقه‌ای و محله" اشاره دارد. با توجه به مروری که بر مدل‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در برخی از کشورهای جهان داشتیم در ادامه به وضعیت موجود سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورمان بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

وضع موجود سیاست‌گذاری فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فرهنگ به عنوان یکی از عوامل اساسی و زیربنایی در ارتقای کیفیت زندگی انسان‌ها و زیستن مبتنی بر اندیشه مطرح شد. لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۶۶ - ۱۳۶۲، هدف فوق در ضرورت پیراستن جامعه ایران از مظاهر ضد اسلامی و معرفی فرهنگ غنی اسلام به عنوان سرچشمه زلال ولایت به همه جهانیان تدوین شد که تصویب در سال ۱۳۶۲ بدلیل شرایط جنگ تحمیلی به اجرا درنیامد.

پس از انقلاب اسلامی، مهمترین کارکرد مورد انتظار از فرهنگ و برنامه‌ریزی فرهنگی، انتقال پیام انقلاب به مردم و حفظ و ترویج ارزش‌های ناب اسلامی و انقلابی بود. تشویق نیروهای انقلابی مسلمان به انجام فعالیت‌های فرهنگی و حمایت از تولیدات فرهنگی حاوی پیام‌های انقلابی و اسلامی به رشد قشر وسیعی از کارگزاران و تولیدکنندگان جدید در حوزه فرهنگ و هنر انجامید.

تولید کالاها و فرآورده‌های فرهنگی درکانون توجه نهادهای فرهنگی و حتی غیرفرهنگی قرار گرفت و این تلاش، بیشتر به گروه‌های محروم‌تر اجتماعی، اعم از شهری و روستایی متمرکز گردید. وظیفه توزیع و ارتباط کالاها و خدمات فرهنگی میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان اغلب از سوی نهادهای دولتی و انقلابی صورت می‌گرفت.

پیامد کاربرد سیاسی فرهنگ، همگانی کردن فرهنگ و افزایش مصرف آن در میان مردم بویژه اقشار محروم جامعه و علی‌القاعده افزایش تقاضای فرهنگی بود. این افزایش تقاضا را می‌توان ناشی از برخی تحولات اجتماعی دانست که گسترش آموزش و تعمیم آن، کاهش میزان بیسوادی، گسترش مراکز و مؤسسات آموزش عالی، گسترش رسانه‌های جمعی و نفوذ آن در دورترین مناطق کشور، توسعه راه‌های ارتباطی و تحرکات بیشتر جمعیتی از آن جمله‌اند.

در پی چنین تحولات اجتماعی و پس از خاتمه جنگ تحمیلی، برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی (۱۳۶۸-۷۲) با توجه به راهبردهای اساسی زیر تدوین شد:

- اتکاء به مشارکت عمومی و توسعه فعالیت‌های مردمی؛
 - بازنگری ظرفیت‌های موجود و جلوگیری از کاهش ظرفیت‌ها و نهایت بهره‌برداری از آن
- هرچند هدف‌گذاری برنامه اول، سیاست محوریش اتکاء به مشارکت عمومی و توسعه مناسبت‌های مردمی بود تا دست‌کم مانع کاهش ظرفیت‌های موجود در افول وضعیت فرهنگی شود. با این اوصاف چشم‌انداز ده‌ساله این بخش را در یک نگاه اجمالی در دو دوره مرحله بازسازی ظرفیت‌های موجود و حداکثر بهره‌برداری از آن و سپس توسعه ظرفیت‌های جدید، بیان کرد و "بازسازی" و "توسعه" را به عنوان استراتژی اساسی آن، برشمرد. برنامه دوم توسعه ۱۳۷۳-۷۷ همزمان با گسترش مبحث تهاجم فرهنگی تنظیم شد. اما این موضوع در هدف‌های کمی برنامه تجلی ویژه‌ای نیافت و به هر حال برنامه دوم راهبردی معین را برای توسعه فرهنگی ادامه نداد. از جمله نکات مورد تأکید در این

برنامه می‌توان به ترسیم خط‌مشی‌های کلی و تأکید بر آموزش اخلاقی، معنوی، اعتقادات، علوم و فنون و پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری و صرفه‌جویی و سازماندهی و هماهنگی اشاره کرد. اما با گذشت دو دهه اخیر و در سال پایانی برنامه دوم توسعه جامعه اسلامی ایران با تحولاتی بنیادین مواجه نشده است. تشدید فرایند تفکیک گروه‌های اجتماعی و ظهور قشر وسیع جوانان، زنان، جمعیت، جوانی جمعیت، افزایش باسواد، گسترش تحصیلات عالی، تحولات فناوری جهانی، واقع شدن در مسیر جهانی شدن فرهنگی و ... به ظهور علایق متفاوت و در نتیجه پیدایش تقاضاهای گوناگون فرهنگی منجر شده است.

در پی چنین تحولاتی:

- دستگاه‌های دولتی در تأمین نیازهای فرهنگی شهروندان، موقعیت انحصاری خود را از دست داده‌اند،
- فرآیند جهانی شدن و پیشرفت‌های فناوری، کالاهای فرهنگی غیربومی را با سهولت به گونه‌ای گسترده در اختیار همه گروه‌ها قرار می‌دهد
- قدرت اقتصادی دولت، امکان و توان تولید کالاهای متناسب با این تقاضا را فراهم می‌کند.
- سیاست‌های کنترل و نظارت بر صدور مجوز فعالیت‌ها و تولیدات فرهنگی، با پیشرفت فناوری، اثربخشی خود را به میزان زیادی از دست داده است به طوری که قدرت نظارتی حکومت بر نحوه تولید و مصرف کالاهای فرهنگی به شدت کاهش یافته است.

افزون به محورهای یاد شده در سال‌های پایانی برنامه دوم توسعه و به دنبال انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ در عرصه تحولات اجتماعی شاهد دگرگونی‌هایی گسترده در سطح جامعه بوده‌ایم که به برخی اشاره می‌شود:

- توسعه سیاسی و اجتماعی با ایجاد احزاب و تشکل‌های صنفی و گروهی؛
- افزایش انتظار، تحقیق حقوق اجتماعی - فرهنگی فردی و گروهی در سایه جامعه مدنی و حکومت قانون؛

- گسترش روابط فرهنگی با سایر ملل در سایه سیاست تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها
 - برخورداری از امکانات بیشتر خبری و اطلاع‌رسانی
 - ضرورت رعایت شفافیت در گفتار و صداقت در رفتار و کردار از سوی متولیان و مسئولان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و امکان نقد منصفانه، اعمال و رفتار مسئولان و کارگزاران از سوی مردم.
- بنابراین سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در کشور از روند تکاملی سودجسته و در برهه‌ای از زمان نیز جهنده بوده است.
- اولین سند مکتوب ۱۳۷۱ که شامل اصول سیاست فرهنگی کشور شامل مقدمه، اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی، اهداف سیاست فرهنگی، اصول فرهنگی، سیاست فرهنگی و اولویت‌ها و سیاست کلی است.
 - دومین سند مکتوب برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ۷۲-۱۳۶۸ است.
 - سومین سند مکتوب برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ۷۸-۱۳۷۴ است.
 - چهارمین سند مکتوب که در واقع روند تکاملی جهنده دارد، برنامه سوم توسعه اقتصادی - فرهنگی کشور ۸۳-۱۳۸۹ است.
 - پنجمین سند مکتوب که با روند پرشتاب‌تر و در راستای برنامه چشم‌انداز توسعه کشور تهیه شده است.
 - برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور ۸۸-۱۳۸۴.
- در مجموع، هم‌کانون مسئله فرهنگ در جامعه ایران دگرگون شده و هم‌دستگاه فرهنگی موقعیتی متفاوت نسبت به سال‌های گذشته پیدا کرده است. به طوری که اکنون با ملاحظه تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، لازم به ذکر است و در وهله نخست نیازهای واقعی فرهنگی جامعه را شناسایی کرد و در قالب سیاست‌گذاری ملی فرهنگی آنها را طبقه‌بندی و اولویت‌گذاری کنیم و آنگاه با برنامه‌ریزی واقع‌بینانه برای

حل معضلات فرهنگی در رسیدن به رشد متوازن و توسعه فرهنگی مورد نیاز جامعه امروز ایران همسو و هماهنگ با تلاش برای توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور اقدام کنیم.

شاید در این میان روش سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران را هم بتوان ترکیبی ناهمگون از برخی روش‌های پیش گفته (تصدی‌گری تام، حمایتی حداقلی) دانست به گونه‌ای که آمیزه‌ای از تمرکز و عدم تمرکز در همه مراکز مؤثر در سیاست‌گذاری فرهنگی مشهود است که در کلیات، همگی پیرو سیاست فرهنگی اسلامی و ملی‌اند ولی با تعبیر و تفسیری خاص و تابع شرایط و اقتضائات ویژه به برنامه‌ریزی و اجرا می‌پردازد.

در این میان نکته حائز اهمیت اینکه با وجود آنکه نخستین "سند سیاست فرهنگی ایران" سه سال پیش از برگزاری نخستین کنفرانس جهانی یونسکو در مورد سیاست‌های فرهنگی یعنی در سال ۱۳۴۸ به تصویب رسید. اما همانند "سند اصول سیاست فرهنگی کشور" مصوب ۱۳۷۱ شورای انقلاب فرهنگی همواره با انتقاد تمرکزگرایی مواجه بوده است.

برخی از صاحب‌نظران سیاست‌گذاری فرهنگی، این سند را "منشور دولت تصدی و دیدگاه تدوین‌کنندگان را نگاهی از بالا پایین و نگاه دولتی به تمامی عرصه‌های فرهنگی کشور می‌دانند" (وحید، ۱۳۸۲، ص ۱۵). و برخی آن را "سیاست اقتدارگرایانه" نام می‌نهند (کاشی، ۱۳۸۲، ص ۶۷-۵۱) و برخی از صاحب‌نظران دیگر با مروری بر نگرش دولت‌های ایران در سده اخیر معتقدند همه دولت‌ها به طور فزاینده‌ای به کنترل انسان‌ها از طریق فرهنگ روی آورده‌اند. با این اوصاف ویژگی‌های نظام حکومتی کشورها از سویی و فرهنگ حاکم بر آنها از سوی دیگر دو عاملی هستند که شیوه سیاست‌گذاری فرهنگی را در کشورهای مختلف تعیین می‌کند ولی در هر حال، این تنوع به خوبی نمایانگر است که ارائه الگویی واحد از سیاست‌گذاری فرهنگی به دولت‌ها نه امکان‌پذیر و نه سودمند است. از همین رو برخی از صاحب‌نظران نیز به لزوم و کلی‌سنجی و نیازسنجی از مردم و تحقیقات و بررسی‌های علمی برای کسب نظرات و نیازهای مردم در تدوین سیاست‌های فرهنگی تأکید دارند. بنابراین در یک رویکرد اصیل، جلب مشارکت خلاقانه گروه‌های

مختلف اجتماعی در تدوین سیاست‌های فرهنگی، یک اصل تلقی می‌شود و ضامن اصالت سیاست‌ها و نیز تضمین کنند و پذیرش و اجرای بهینه برنامه‌هاست. در مجموع می‌توان گفت با مرور تجربیات کشورهای مختلف ضرورت لزوم تعیین نوع نگاه به فرهنگ در مفهوم کلان و تعیین مصادیق مناسبت‌های حوزه فرهنگ، تأکید بر نقش جدی دولت در مدیریت فرهنگ با تدوین سیاست‌های فرهنگی، سیاست‌گذاری با روش علمی و مبتنی بر نیازسنجی علمی و بازنگری در مأموریت‌ها و اهداف سازمان‌های فرهنگی موجود و سازماندهی مجدد و عین حال تفکیک وظایف سیاست‌گذاری و اجرا در سطوح ملی و منطقه و استانی ضرورت دارد.

مفهوم سیاست فرهنگی

از جمله مفاهیمی است که از حدود چهار دهه قبل در کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفته است. نگاه به فرهنگ به عنوان یکی از زمینه‌های اصلی توسعه و امکان مدیریت فرهنگی برای تغییر در عناصر فرهنگی و دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده و توجه به نقش دولت‌ها در برنامه‌ریزی فرهنگی بستر مناسبی برای شکل‌گیری مفهوم سیاست فرهنگی بوجود آورده است.

سیاست فرهنگی نوعی توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تعیین و تدوین مهمترین اصول و اولویت‌های لازم و ضروری در فعالیت فرهنگی می‌باشد و راهنما و دستورالعمل برای مدیران فرهنگی خواهد بود. به عبارتی سیاست فرهنگی را می‌توان اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی و مجموعه علایم و نشانه‌هایی دانست که مسیر حرکت را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر نوعی دستورالعمل فرهنگی است که روشن‌گر حرکت است. بنابراین سیاست فرهنگی شامل مجموعه‌ای از اهداف، مبانی، اصول، اولویت‌ها و خط‌مشی‌های اجرایی می‌شود. از همین رو سیاست فرهنگی موجب می‌شود که تعریف سیاست، نه منحصر در سطح و محدوده پدیده‌ای به نام دولت، بلکه به مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود (علی میرزایی، ۱۳۸۸، ص ۴۸).

تحلیل اهداف و سیاست‌های فرهنگی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه نشان می‌دهد این برنامه‌ها به دنبال نهادینه کردن باوردهای دینی و فضایل اخلاقی در جامعه و سالم‌سازی فضای فرهنگی جامعه بوده‌اند (سازمان برنامه و بودجه ۶۸، ۷۴، ۷۹ و ۸۴).

با گذشت سه دهه از شروع اول برنامه توسعه پس از انقلاب اسلامی و اجرای چهار برنامه ملاحظه می‌شود که جامعه بطور رضایت‌بخشی به اهداف مذکور در برنامه نرسیده است و در بسیاری از موارد، جامعه از ارزش‌های اسلامی و بومی بویژه مقصود این برنامه‌ها فاصله گرفته است. در واقع اکنون معضلات فرهنگی به شدت در جامعه گسترش یافته و مسئولان و صاحبان اندیشه نیز همواره از طریق مختلف آن را گوشزد می‌کنند. بخش عمده مردم ما از لحاظ مفاسد اخلاقی و اجتماعی از دو سال قبل تا حالا بسیار تنزل کرده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹). مشکلات ده سال آینده کشور، فرهنگی و اجتماعی است (مطهری، نماینده مجلس ۱۳۹۰). در کنار این اظهارات فرهنگی عمومی جامعه نیز خود گواه است که ارزش‌های ملی و دینی، رفته رفته در جامعه کم رنگ می‌شود و ارزش‌های جدیدی جای آن را می‌گیرد هرچند طبق آمارها هر دهه نسبت به دهه قبل توسعه یافته‌تر شده‌ایم ولی ارزش‌هایی چون فرهنگ کمک به هم‌نوع‌ایثار، جهاد، قناعت و ... در جامعه کم رنگ شده است. اما اجرایی نشدن برنامه چهار دوره توسعه در کشور باعث شده است اکنون توان مواجهه با مسایل فرهنگی کم شود و کشور نتواند به موقع و کارآمد به پیشگیری و درمان بیماری‌های ناگزیر فرهنگی خود بپردازد. خط مشی فرهنگی برای سیاست فرهنگی نیز همانند فرهنگی، تعاریف مختلفی ارائه شده است.

تعریف موجود در اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مصوب سال ۱۳۷۱/۵/۲۰ شورای انقلاب فرهنگی، مبنا قرار گرفته است: "سیاست فرهنگی، در حقیقت، همان توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تدوین و تعیین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم الرعایه در حرکت فرهنگی است. سیاست فرهنگی را می‌توان اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی و مجموعه علایم و نشانه‌هایی دانست که مسیر حرکت را نشان می‌دهد به عبارت دیگر نوعی دستورالعمل فرهنگی

است که روشنگر حرکت است بنابراین، سیاست فرهنگی، معاهده‌ای است که سلسله‌ای از اولویت‌ها و اصول و فروع یک حرکت فرهنگی را «رسمیت» می‌دهد و هم‌فکری و هم‌جهتی را با همکاری و هماهنگی توأم می‌کند. میثاقی است ملهم از آرمان‌ها و اعتقادات، ناظر بر تجربه‌ها و واقعیات، محدود به ظرفیت‌ها و امکانات، توجه به آینده و اهداف بعید و قریب که به هر حال در خلل و ذیل قانون اساسی قرار گرفته است.» (شورای انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱).

موانع اجرای خط مشی:

واقعیت‌ها، اجرای خط‌مشی‌ها را سخت می‌کند واقعیت‌هایی که با اهداف و مقررات تعیین شده برای دستیابی به آنها کاملاً متفاوت است؛ لذا به منظور بررسی ضریب موفقیت خط مشی‌ها در اجرا، ضروری است موانع اجرا به درستی شناخته شود (قلی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶).

مانع، عامل بازدارنده‌ای است که از به کارگیری ابزارهای مشخص خط‌مشی، جلوگیری و یا راه‌حل‌های اجرایی شدن آن را محدود می‌کند. این موانع می‌توانند باعث بی‌اثر شدن یا کم‌اثر شدن خط مشی می‌شوند (konsult, ۲۰۰۹)؛ و جلوی اجرای موفق آن را بگیرند هرچند دسته‌های مختلفی از موانع اجرای خط‌مشی‌ها عرضه شده است در یک دسته‌بندی، عوامل بازدارنده و موانع اجرای کامل خط‌مشی به سه دسته عوامل ناشی از سیاستگذاری، عوامل بازدارنده در موانع محیطی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و عوامل ساختاری و در دسته‌بندی دیگری به دو دسته عوامل درونی ماهیت و طبیعت مسئله و عوامل بیرونی و محیطی (زمینه‌ای) شامل زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فنی و سیاسی طبقه‌بندی شده است. (قلی‌پور، ۱۳۸۷، صص ۱۹۶-۲۰۱).

در دسته‌بندی دیگر موانع اجرا به چهار دسته عوامل قانونی و نهادی، موانع مالی، موانع سیاسی و فرهنگی و موانع عملی و فناوری تقسیم شده است.

نهایتاً لیندبلادام (lindblom, 1980, pp68-65) در طبقه‌بندی دیگری محدودیت‌های مؤثر در اجرای موفق را شامل موارد زیر می‌داند:

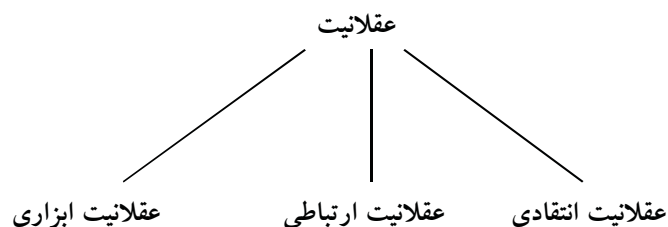
- ۱- عدم تبیین کامل و شفاف ویژگی‌های خط‌مشی
- ۲- وجود معیارهای متعارض عملی
- ۳- فقدان انگیزاننده‌های لازم
- ۴- وجود دستورهای متعارض
- ۵- شایستگی پایین مجریان
- ۶- منابع کافی برای اجرا.

بی‌شک مؤثرترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد فرهنگ آن جامعه است فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را شکل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی، ... قدرتمند باشد، میان تهی خواهد بود. یکی از مواردی که باعث پویا نبودن فرهنگ هر کشوری می‌شود، ناکارآمدی سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی هر کشور است؛ بنابراین بازنگری بنیادین بر فعالیت سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی از ضرورت‌های هر جامعه‌ای است با توجه به روش شدن مفهوم سیاست‌گذاری فرهنگی در ادامه نگاه اجمالی به نظریه کنش ارتباطی هابرماس می‌پردازیم.

عقلانیت از نگاه هابرماس

برای تبیین و تشریح مفهوم عقلانیت در اندیشه هابرماس در یک نمودار به منزله مبنا و پایه‌های معرفی این مفهوم قرار می‌دهیم.

نمودار عقلانیت از نظر هابرماس



هابرماس ضمن بررسی انتقادی که در تئوری‌های اجتماعی به‌خصوص اندیشه‌های کارل مارکس و ماکس از یک سو و مطالعه انتقادی از واقعیت‌های جامعه نوین غربی از دیگر سو انجام داده، به تمایزات و تفکیک جدیدی در مفهوم عقلانیت دست یافته است. به نظر وی چهار نوع عقلانیت وجود دارد که عبارتند از:

۱) **عقلانیت نظری یا عقلانیت در عقیده:** هر عقیده زمانی عقیده است که شخص معتقد به آن بتواند برایش استدلال آرایه کند در ارزیابی مجدد، در بحث و استدلال بتواند با آمادگی کافی از آن دفاع کند مبنای شناخت و آگاهی در این عقلانیت به مفاهیم مجرد و انتزاعی برمی‌گردد، نه به فرایند عمل.

۲) **عقلانیت عملی یا عقلانیت در عمل:** عقلانیت عملی عبارتست از توانایی اداره و تنظیم مسایل. عمل بر اساس عقل. در حقیقت عقلانیت عملی بیانگر مناسباتی است که معطوف کنش و منافع فردی است. از این رو، عقلانیت عملی در زندگی فرد نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند.

۳) **عقلانیت ذاتی یا جوهری:** این نوع عقلانیت نیز، همانند عقلانیت عملی به بررسی غیرمستقیم کنش‌ها و اعمال، البته از طریق ارزش‌ها می‌پردازد. عقلانیت ذاتی که وبر در نقطه مقابل عقلانیت رسمی قرار می‌دهد اگرچه همانند آن با سلسله‌ای انتخاب و گزینش اهداف ابزار سروکار دارد، در چارچوب نظام ارزش و بر مبنای معیارهای هنجاری درصدد تحقق گزینش مزبور است.

۴) **عقلانیت رسمی یا صوری:** عقلانیت رسمی در زبان و بر همان عقلانیت بورکراتیک است که امروزه در همه حوزه‌ها و ساختارهای اجتماعی بسط یافته است، این نوع عقلانیت شایع‌ترین نوع عقلانیت در جوامع سرمایه‌داری صنعتی غرب است و با گزینش اهداف ابزار برخورداری حسابگرانه و مبتنی بر سود عملی دارد این نوع برخوردارهای حسابگرانه یا محاسبات، بر مبنای قوانین عام و قواعد پذیرفته شدن همگان صورت می‌گیرد (نوذری، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰-۱۷۹). وی این تمایزات را در قالب «عقلانیت ابزاری»، «عقلانیت ارتباطی»، «عقلانیت انتقادی» طبقه‌بندی کرده است.

بطور کلی عقلانیت در نظریه هابرماس، حاوی سه بعد است:

۱. عقلانیت ابزاری که جنبه منفی دارد؛ زیرا به سلطه تکنولوژی و بوروکراسی در جامعه می‌انجامد.

۲. عقلانیت ارتباطی که جنبه مثبت عقلانیت است و به پیشرفت مناسبت تعاملی از جمله رشد نهادهای گفتگو منجر می‌شود.

۳. عقلانیت انتقادی که هابرماس خود واضح این نوع عقلانیت بوده معتقد است با انتقاد می‌توان به حقیقت دست یافت.

به نظر هابرماس، شناخت همواره مرتبط با علایق بشری شامل علقه تکنیکی، علقه تفاهمی و علقه رهایی است. او همچنین با بهره‌گیری از دو مفهوم مرتبط "کار"، "تعامل" به بازسازی ماتریالیسم تاریخی مارکس می‌پردازد.

کار، رابطه انسان با طبیعت و تعامل رابطه انسان‌ها با یکدیگر است تعامل حوزه فرهنگ و اخلاق و دانش اجتماعی را می‌سازد. هابرماس معتقد است، حوزه تعامل، منطق تکاملی خاص خود را دارد. هابرماس می‌گوید:

پیشرفت جامعه بشری را باید هم برحسب کار یا کنش ابزاری و هم به جهت تعامل یا کنش ارتباطی سنجید. این دو حوزه، ضمن ارتباط با یکدیگر، هریک عقلانیت خاص خود را دارند. در جامعه سرمایه‌داری، عقلانیت ارتباطی با عقلانیت ابزاری در تضاد قرار می‌گیرد؛ این تضاد به صورت بحران مشروعیت متجلی می‌شود (پولادی، ۱۳۸۳، ص ۵۲).

بحران مشروعیت در جوامع با استفاده از عقلانیت انتقادی و تأکید انسان بر علقه‌هایی حل شدنی خواهد بود.

بنابراین هابرماس در مجموع سه مرحله از عقلانیت را مطرح می‌کند:

- ۱- عقلانیت ابزاری که به دلیل علاقه بشر به تکنیک و تکنولوژی مطرح می‌شود
- ۲- عقلانیت ارتباطی که به جهت علاقه بشر به مفاهیم و گفتمان مطرح می‌گردد.
- ۳- عقلانیت انتقادی که به تعبیر هابرماس در راستای علاقه رهایی مطرح می‌شود و زمانی که انسان خواهان رسیدن به حقیقت است از طریق عقلانیت انتقادی به نقد و بررسی می‌پردازد.

با این اوصاف نظریه کنش ارتباطی هابرماس یکی از شناخته‌تر شدن ایده های هابرماس است که در آن کنشگران برای رسیدن به یک درک مشترک از طریق استدلال، وفاق و همکاری با همدیگر ارتباط متقابل برقرار می‌کنند در واقع هابرماس از طریق این نظریه می‌کوشد تا ثابت نماید که منازعات اجتماعی به طور ایده‌آل می‌بایست بدون قهر و خشونت حل و فصل گردد و برای رسیدن به این منظور بایستی نظام اجتماعی تحقق یابد که در آن تصمیمات و به اجرا درآوردن آنها، از طریق استدلال صورت گیرد.

عقلانیت از نظر هابرماس به معنای از میان برداشتن موانعی است که ارتباط را تحریف می‌کند اما به معنای کلی‌تر، توافق غیرتحمیلی توسعه می‌یابد. هرچند هابرماس برای فهم این قضیه مفاهیم جهان زیست و نظام را وارد بحث می‌کند. به نظر ایشان همبستگی جوامع به وجود رابطه متعادل بین فرآیندهای جهان زیست (فرهنگی - اجتماعی) و نظام (اقتصادی - سیاسی) بستگی دارد که در جوامع مدرن این تعادل به نفع نظام جابجا شده است و باعث بروز بحران گشته است راه‌حل این بحران بازگرداندن این تعادل و توجه به حوزه عملی می‌باشد که از این طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل احیاء خواهد شد.

بطور کلی هابرماس درصدد ایجاد رابطه‌ای بین سطوح کلان و خرد است و این رابطه را از طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل بین کنشگران پیگیری می‌نماید و کنش ارتباطی را به عنوان مرکز و اصل تئوری خود قرار می‌دهد. در واقع جامعه اتوپیایی هابرماس جامعه‌ای است که کنشگران می‌توانند بدون تحریف و بطور باز با یکدیگر ارتباط داشته باشند و به درک مشترک برسند و تفاوت‌هایشان را از طریق استدلالی که آزادانه و فارغ از محدودیت‌ها و فشار می‌باشد برطرف نمایند به عبارت دیگر او می‌خواهد دوباره حوزه عمومی را احیا کند تا زمینه کنش ارتباطی بین کنشگران فراهم گردد.

هابرماس ضمن بازسازی نظریه انتقادی معتقد است علم و عقلانیت در عصر سرمایه داری بویژه در جوامع سرمایه‌ای صنعتی به ابزاری علیه بشریت تبدیل شده‌اند و باعث تضعیف و نابودی حیات فکری فرهنگی و معنوی انسان‌ها گشته‌اند به نظر وی وظیفه نگرش انتقادی آن است که دقیقاً جایگاه‌های شی و ارگی و عقلانیت ابزاری و نیز فضایی که هنوز دستخوش این فراینده نگریده‌اند را پیدا کند و بتواند دیدگاهی تئوریک توسعه

دهد که براساس آن اجازه بازسازی معنی و تعهد در زندگی اجتماعی را داشته باشد از این رو هابرماس در مقابل مفهوم عقلانیت ابزاری همه‌گیر، اندیشه فرایند مثبت و رهایی بخش "عقل ارتباطی و تفاهمی" را مطرح می‌کند قبل از اینکه ایده عقل ارتباطی (کنش ارتباطی) و گفتمان مطرح شود به دو مفهوم جهان زیست و نظام از دید هابرماس می‌پردازیم.

فرآیند جهان زیست و نظام

هابرماس، در تئوری کنش ارتباطی دو مفهوم "جهان زیست" و "نظام" را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. جهان زیست حاصل روابط سمبلیک و ساخت‌های هنجاری و جهان معنا و عمل ارتباطی و تفاهمی و اجماع و توافق و رابطه ذهنی است. در مقابل، عناصر اصلی نظام را پول و قدرت تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵).

جهان زیست یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی می‌باشد و فضایی است که در آن کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. آن باعث توسعه شبکه‌ای از کنش‌های ارتباطی می‌شود که فضاهای اجتماعی و زمان‌های تاریخی را می‌سازند. (استال، ۲۰۰۲، ص ۳۷)

جهان زیست شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی است که به طور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند. این تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل اجتماعی پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی به شمار می‌روند (کیف، ۲۰۰۳، ص ۳).

از نظر هابرماس، جهان زیست به عنوان منبعی از الگوهای تفسیری است که به لحاظ فرهنگی قابل انتقال و از نظر زبانی سازمان‌یافته می‌باشد (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۷۰). جهان سطح خردتری که در آن کنشگران ضمن ارتباط با یکدیگر، در مورد امور مختلف به تفاهم می‌رسند (ریترز، ۱۳۸۳، ص ۶۰۴). اما سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این

است که این الگوهای تفسیری چیستند و آن‌ها متعلق به چه چیزهایی می‌باشند؟

هابرماس برای پاسخ به این سؤال سه نوع الگوی تفسیری متفاوت را در درون جهان زیست نام می‌برد که عبارتند از: (۱) الگوهای تفسیری که به فرهنگ یا نظامی از سمبل‌ها توجه دارند، (۲) آن‌هایی که متعلق به جامعه یا نهادهای اجتماعی هستند و (۳) آن‌هایی که به

شخصیت مربوط می‌شوند. البته این سنخ‌شناسی از نظر هابرماس، با نیازهای کارکردی مطابقت دارد که عبارتند از:

الف) نیاز به حفظ الگو، ب) نیاز به همبستگی اجتماعی یا انسجام اجتماعی و ج) نیاز به جامعه‌پذیری برای شکل‌گیری هویت شخصی (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۷۰). جهان زیست سه مؤلفه اساسی دارد: فرهنگ، جامعه و شخصیت (ویلسون، ۱۹۹۱، ص ۷). فرهنگ موجود دانش و طرح‌های تفسیری است که به لحاظ تاریخی توسعه یافته و به اعضای جامعه منتقل می‌شود. جامعه مجموعه‌ای از نهادهای اساسی (به ویژه سیاسی و قانونی) و شخصیت موجودی تمایلات شخصی، شایستگی‌ها و انگیزه‌هایی است که کنش اجتماعی را ممکن می‌سازند (باکستر، ۲۰۰۰، ص ۴۹۱). ساختارهای نمادین جهان زیست از طریق استمرار دانش معتبر، تثبیت انسجام گروهی و اجتماعی شدن کنشگران بازتولید می‌شوند. این سه روش هرکدام با یکی از مؤلفه‌های اصلی مطابقت دارند: شناخت و دانش معتبر با فرهنگ، ثبات انسجام گروهی با جامعه و اجتماعی شدن با شخصیت (ویلسون، ۱۹۹۱، ص ۷) بنابراین سه مؤلفه جهان زیست (فرهنگ، جامعه و شخصیت) با بازتولید نیازهای اجتماعی - فرهنگی، همبستگی اجتماعی و شکل‌گیری شخصیت از طریق کنش ارتباطی مطابقت می‌یابند که نحوه مطابقت آن‌ها در جدول زیر آمده است:

کمک فرایندهای بازتولید به حفظ اجزاء ساختاری جهان زیست

شخصیت	فرهنگ	اجزا ساختاری	
		فرآیند بازتولید	فرآیند بازتولید
انگاره‌های جامعه‌پذیری هدف‌های آموزشی	طرح‌های تفسیری برای اجتماع (معرفت معتبر)	مشروعیت‌ها	بازتولید فرهنگی
عضویت اجتماعی	تکالیف	روابط بین شخصی مبتنی بر نظم مشروع	پیوستگی اجتماعی
؟ هم‌کنشی (هویت شخصی)	دستاوردهای تفسیری	انگیزه‌ها برای کنش همنوا با هنجار	جامعه‌پذیری

منبع: (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰)

هابرماس معتقد است، تطابق‌های ساختاری فوق به کنش ارتباطی امکان می‌دهد که کار ویژه‌های مختلف خود (انتقال معرفت فرهنگی، هماهنگی کنش از طریق دعاوی اعتبار بین‌الذنهانی و صورت‌بندی هویت) را انجام دهد و برای بازتولید نمادی جهان‌زیست رسانه مناسبی باشد. وقتی این کار ویژه‌ها دستخوش اختلال می‌شود در فرآیند بازتولید آشفستگی ایجاد شده و منطبق با آن بحران‌های در عرصه‌های مربوط به فرهنگ، جامعه و شخصیت به صورت از بین رفتن معنا، بی‌هنجاری (آنومی) و بیماری ذهنی (جامعه‌ستیزی) بروز می‌نماید. به همین ترتیب تجلیات دیگری از بحران در سایر عرصه‌ها نیز دیده می‌شود. مفهوم جهان‌زیست که پیشتر به آن پرداخته شد، در مقابل مفهوم دیگری با عنوان نظام قرار می‌گیرد. در حالی که جهان زیست به کنش ارتباطی مربوط می‌شود. نظام به کنش سیستماتیک برمی‌گردد و کنشی را نمایان می‌سازد که در آن شناخت متقابل از انسان‌ها با هدف یافتن اجماعی که منجر به کنش اجتماعی موفقیت‌آمیز شود، وجود ندارد کنش سیستماتیک شیوه دیگری از هماهنگ‌سازی زندگی انسانی می‌باشد اما شیوه‌ای است که در آن هیچ اهمیتی ندارد (استال، ۲۰۰۲، ص ۳۸).

برخلاف قابل فهم و خودمانی بودن ذاتی جهان زیست، نظام‌های استراتژیک، تحمیلی و بیرونی می‌باشند. هابرماس استدلالی می‌کند که نظام جدا از جهان زیست می‌باشد. به اعتقاد او، برای اثربخش بودن موجودیت نظام‌ها بایستی آن‌ها درون ارزش‌ها، اعتقادات و کنش‌های متقابل جهان‌زیست قرار گیرند (کیف، ۲۰۰۳، ص ۴).

هابرماس اقتصاد، سیاست و خانواده را به عنوان اجزاء اصلی نظام طبقه‌بندی می‌نماید و معتقد است که قدرت و پول عناصر اساسی آن را تشکیل می‌دهند (ترنس، ۱۹۹۸، ص ۵۷۱). او از تمایز بین نظام و جهان زیست برای انتقاد از جامعه معاصر استفاده کرده و استدلال می‌کند که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، حوزه‌های وسیعی از جهان زیست در درون نظام مستحیل و برحسب سیستم اقتصادی و نظام قدرت بازسازی شده است. نظام همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان زیست را تسخیر کرده است. سلطه نظام بر جهان زیست بازتولید فرهنگی و سمبولیک جامعه را به خطر می‌اندازد و جامعه را بیمار می‌کند. حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان زیست، از

دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شیئی‌گونگی جامعه است. هابرماس تأثیرات علی مربوط به تغییر و تحولات در عرصه نظام اجتماعی - فرهنگی را با تأثیرات علی ناشی از نظام اقتصادی و دولت در هم ادغام کرده و میان آنها رابطه دیالکتیکی برقرار می‌کند. او به کمک این چارچوب توانسته است به اشکال جدید و کاملاً متفاوتی از تضادهای سیاسی بپردازد که در مرز میان نظام و جهان زیست پدیدار می‌گردند (کرایب، ۱۳۸۱، ص ۳۰۷).

هابرماس هماهنگ با ریشه‌های مکتب فرانکفورتی خود، تأکیدش را از تحلیل مارکسی بحران اقتصادی به تحلیل بحران معنا و تعهد تغییر جهت داد و نتیجه‌گیری نمود که تئوری انتقادی بایستی بر روی فرآیندهای ارتباطی و کنش متقابل (که انسان‌ها توسط آن درک و معنی را در میان خودشان به وجود می‌آورند) تمرکز داشته باشد. بنابراین، وظیفه تئوری انتقادی توسعه دیدگاهی تئوریک است که بازسازی معنا و تعهد را در زندگی اجتماعی در بر داشته باشد. از این رو، هابرماس تحقق این هدف را در کنش ارتباطی می‌داند.

بر این اساس هابرماس در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال سه هدف اصلی زیر می‌باشد: ۱) پرورش مفهومی از عقلانیت به نوعی که متصل به پیش‌فرض‌های ذهن‌گرایانه و فردانگاران فلسفه مدرن و علوم اجتماعی مدرن نباشد. ۲) پرورش مفهومی دو سطحی از جامعه به نحوی که پارادایم‌های جهان‌زیست و سیستم را در هم ادغام نماید. ۳) سرانجام طرح یک نظریه انتقادی در باب تجدد به نحوی که ضمن تجزیه و تحلیل جنبه‌های آسیب‌شناسانه تجدد حاوی پیشنهاد اصلاح پروژه روشنگری باشد نه وانهادن آن (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۱۱-۱۰). هابرماس برای داشتن کنش ارتباطی سالم و معتبر چهار نوع ادعای اعتباری را نام می‌برد: فهم‌پذیری، صدق، حقیقی بودن و صحت (ویلسون، ۱۹۹۱، صص ۵-۴ گولدگل، ۲۰۰۰، ص ۱۷۳). وی معتقد است که در فرآیند ارتباط این چهار نوع ادعا بایستی تسط مباحثه کنندگان تشخیص داده شود: نخست باید تشخیص داده شود که بیانات گوینده قابل درک و فهم است. دوم قضاایی که گوینده مطرح می‌کند باید حقیقت داشته باشند، یعنی او باید درباره موضوع بحث دانش موثقی

را ارائه نماید. سوم، گوینده باید در طرح قضایایش صادق باشد؛ یعنی باید تشخیص داده شود که او قابل اعتماد است. چهارم، گوینده حق دارد که چنین قضایایی را به زبان آورد، حتی اگر در طرح قضایایش صادق نباشد (ریترز، ۱۳۸۳، ص ۲۱۵).

به نظر هابرماس چهار ادعای اعتباری همانند قرقره‌ای هستند که وفاق را شکل می‌دهند و بنابراین، باعث بازتولید نمادین جهان‌زیست می‌گردند. در واقع، دستیابی برابر و بدن تبعیض کنشگران به شناخت در تمام حیطه‌های سه‌گانه علائق در یک حوزه عمومی سالم، شرط عقلانیت ارتباطی و دموکراسی می‌باشد که در آن درک و فهم مبتنی بر صداقت، حقیقت و راستی ادعاهای اعتباری می‌باشند که به وسیله کنشگران اجتماعی در گفتارشان به وجود می‌آید.

نظریه هابرماس دارای دو بعد تحلیلی و آرمان‌خواهانه است. نظریه کنش ارتباطی مبتنی بر دعاوی اعتبار مندرج در بیان معمولی، وسیله‌ای را برای نقد آسیب‌های ارتباطی فراهم می‌آورد که تاریخ انسان را رقم زده‌اند. اما همین نظریه به عنوان غایت تحقق ناپذیرش وضعیتی را در نظر می‌آورد که در آن ارتباط کاملاً آزاد و نامحدود صورت می‌پذیرد. بدین سان هابرماس با طرح نظریه کنش ارتباطی به نقطه عزیمت اندیشه یعنی حوزه عمومی بازگشت می‌کند (هولاب، ۱۳۸۳، ص ۴۰).

به طور کلی هابرماس در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال ایجاد جامعه‌ای می‌باشد که در آن کنشگران بتوانند بدون تحریف با یکدیگر ارتباط داشته باشند و این ارتباط صرفاً مبتنی بر استدلال و منطق باشد و هیچ‌گونه اجباری و الزامی در آن دخالت نداشته باشد. به عبارت دیگر، او می‌خواهد دوباره حوزه عمومی را احیاء نماید و قائل به رابطه متقابل بین خرده نظام‌های سیاسی - اداری و اقتصادی از یک طرف و اجتماعی - فرهنگی از طرف دیگر می‌باشد به نوعی که هیچ یک از آن‌ها دیگری را استعمار ننماید.

نتیجه گیری

با توجه به مباحثی که اشاره شد، کنش ارتباطی نظریه‌ای است درباره نظام‌های اجتماعی که در سطوح مختلف خرد و کلان و اصولاً ابعاد گوناگون یک رابطه اجتماعی مطلوب را

تشریح می‌کند. اعتبارکنش ارتباطی در قالب صداقت، حقیقت و صحت و مطلوب بودن سه جهان درونی، بیرونی و بین‌الذهانی است - (فرد، جامعه و نخبگان و سیاستگذاران) - که در مقابل کنش استراتژیک قرار می‌گیرد. از آنجا که هدف کنش ارتباطی شیوه‌ای برای بازآفرینی جامعه می‌باشد، در بازآفرینی است که جامعه از طریق کنش ارتباطی به استخدام دو مفهوم "جهان زیست و نظام" پرداخته می‌شود. عباراتی بین این دو مفهوم است که بر اساس نظریه کنش ارتباطی ضمن گشودن نظریه به سمت تبیین جامعه‌شناختی، دو چشم‌انداز درونگرا و برونگرا را به هم پیوند می‌دهد. و در این بین تعامل بین فرهنگ، اخلاق و آگاهی چشم‌انداز درونگرا و ساختار اجتماعی عین چشم‌انداز برونگرا در زیست جهان تجلی می‌یابد. "نظام و جهان زیست" به مثابه الگوی نظری برای شناخت اجتماعی و نقد روابط حاکم بر آن، مهمترین دستاورد هابرماس است "زیست جهان"، الگوهای تفسیری است که از طریق عناصر فرهنگی انتقال یافته و با منبع زبانی سازمان گرفته است؛ که زبان و فرهنگ از اجزا و عناصر مقوم و سازنده آن به شمار می‌روند. در نگاهی جامعه‌شناختی به جهان زیست که ناظر به کلیت واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی است، ظرفیت آن را داراست که در تدوین نظریه‌های اجتماعی و سیاستگذاری فرهنگی به حساب بیاید، بویژه در وجه کاربردی قادر به انتقال و بازسازی شناخت فرهنگی است در قالب جهان‌نمادین معنی و در وجه هماهنگ‌سازی به همبستگی اجتماعی و ایجاد وحدت و یکپارچگی کمک می‌کند. بر این اساس بدون جهان زیست هیچ ارتباطی صورت نمی‌گیرد و بدون کنش ارتباطی هیچ زیست جهانی تولید نمی‌شود. متأسفانه این وضعیت در حوزه "نظام" یعنی نگاه به خود فرهنگ و مخاطبان در ایران به جای شهروندمحوری نگاه مشتری‌محوری بوده است. این در حالیست که در نظام‌های اجتماعی غرب قدرت اولین بار در حوزه قدرت شکل گرفته است و حتی در دوره متاخر سرمایه‌داری نیز در قالب دولت رفاه در راستای ماندگاری آن، در حوزه اقتصاد ادغام شده است. ولی در ایران قدرت برای اولین بار در حوزه سیاست شکل گرفته است و برای همیشه در این حوزه باقی مانده است. در تاریخ اجتماعی این سرزمین اولین بار دولت به مثابه اولین نهاد اجتماعی فراگیر بروز

یافته است. این نهاد فراگیر در راستای منافع یکسویه خود بتدریج نهادهای اجتماعی دیگر را بوجود آورده است. گروه‌های اجتماعی، اقتصادی، آموزش حقوق و قضایی با تکیه بر سیاست‌های دولت خود بسنده و مستقل جامعه هرکدام بازتاب منافع دولت در حوزه سیاست محور هستند. بطورکلی جهان زیست ایرانیان محروم ماندن از فرایندهای کنش ارتباطی به استثمار حوزه سیاست در آمده است و در نتیجه منابع فرهنگی از عقلانی شدن بازمانده است. درعین حال هماهنگ شدن حوزه‌های سیستم (اقتصاد و سیاست) و حوزه‌های فرهنگ مجموعه (نهادهای علمی و مذهبی و دستگاه‌های فرهنگی) با واسط قدرت سیاسی (اقتضاها و استلزامات حوزه قدرت سیاسی) به استثمار شدن زیست جهان جامعه ایران منجر شده است و در نتیجه عقلانیت ارتباطی در حوزه فرهنگ به تبع آن عقلانیت راهبردی یا کنش استراتژیک در حوزه اقتصاد و سیاست شکوفا نشده است. در عین حال در ایران معاصر اساسی‌ترین عامل در بحران جامعه در اشکال مختلف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی این است که حوزه سیاسی به قدری عرصه را برای حوزه فرهنگ تنگ کرده است که جهان زیست استثمار شده است و هدایت جامعه نه بر اساس توافق‌های بدست آمده ارزش‌های ارتباطی آن بلکه از طریق کنش‌های راهبری یا استراتژیک معطوف به منافع استراتژیک یکسویه به حوزه سیاست صورت می‌گیرد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هر چند سیاست‌گذاری فرهنگی مجموعه‌ای از فرایندهای سازمانی مرتبط با برنامه ریزی فرهنگی را در بر می‌گیرد. مجموعه‌ای از خط‌مشی‌های هدایت، توزیع، تولید و مصرف کالاها و خدمات فرهنگی در یک جامعه معین را گویند. براین اساس پشت هر سیاست‌گذاری فرهنگی یک سیاست فرهنگی است. با این اوصاف با گذشت سه دهه از حیات جمهوری اسلامی و ملاحظه آنچه درحوزه فرهنگ در سه دهه واقع شده است، نوعی بی‌تناسبی بین اهداف موردنظر، میزان تلاش انجام شده، شکل و محتوای برنامه ریزی‌های صورت گرفته و نتایج به دست آمده و این بی‌تناسبی و نگرانی نسبت به مسائل و وضعیت فرهنگی جامعه، مکرراً در گفتار مسئولان کشور و افراد جامعه شنیده و دیده می‌شود. بنابراین دست نیافتنی بودن اهداف، عدم برنامه ریزی صحیح، بی‌توجهی

سیاستگذاری‌های فرهنگی به تغییرات محیطی فرهنگی در جهان، تغییرات نسلی و کنار گذاردن این اهداف از سوی نسل جدید و نظایر آن ملموس هست. از همین رو رابطه دوسویه فرهنگ و سیاستگذاری، ظرفیت موثر در ایجاد تحولات فرهنگی و مدیریتی در کشور دارد که بخش کوچکی از آن به فعلیت رسیده است و اصولاً سیاستگذاری فرهنگی و نگاه به فرهنگ به عنوان یکی از زمینه‌های اصلی توسعه و امکان مدیریت فرهنگی برای تغییر در عناصر فرهنگی و دستیابی اهداف از پیش تعیین شده و توجه به نقش دولت‌هاست، بگونه‌ای که فرهنگ در تمام ابعاد و موضوعات وارد شده و جایگاه محوری پیدا کرده تا آنجا که می‌توان گفت سرنوشت کشورها را در عرصه ملی و فراملی پیوند زده هست. هر چند نگاه‌های مختلف در سال‌های اخیر به این حوزه از قبیل مهندسی و ارگانیک شده و اصولاً نقاط ضعف برآن ناشی از عدم آرایه الگوی مناسب سیاستگذاری فرهنگی دانست. اما باید به این واقعیت اشاره داشت که شالوده سیاست فرهنگی نوین کشور در قانون اساسی پی ریزی شده و شواری عالی انقلاب فرهنگی سیاست‌های فرهنگی کشور را تدوین کردند. که برخی از صاحب‌نظران بر حنبه شعاری ارزشی و ملی بودن آن تاکید دارند.

نگاهی کلان به وضعیت فرهنگی کشور نشان‌میده با وجود نقاط قوت و فرصت‌های ذی‌قیمت در عرصه‌های فرهنگی همچون برخورداری از فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی، ارتقای وجهه فرهنگی کشور در سطح بین‌المللی و... این میراث عظیم توسعه نیافته و برخی از سرمایه‌های فرهنگی رو به افول گذارده هست. مقطعی بودن و اتخاذ دوره‌ای تصمیمات بعبارتی سلیقه‌ای در حوزه فرهنگ وضعیت فرهنگی را اینچنین سیاستگذاری رقم زده هست. ضعف مشارکت عمومی در سیاست‌های فرهنگی، عدم تفاهم صاحب‌نظران فرهنگی، تداخل وظایف و فعالیت‌های موازی نهادهای فرهنگ، گسترش سطحی‌نگری در فعالیت‌های فرهنگ و فقدان نظام برنامه ریزی صحیح فرهنگی همه را می‌توان در شکل نگرفتن بعد کنش ارتباطی در جهان زیست‌ها برماس تحلیل کرد که متاسفانه در سه بعدی عقلانیت ابزازی و ارتباطی و انتقادی هنوز این وضعیت در بعد

ابزاری در حوزه سیاستگذاری مانده و شرایط مختلف جامعه بویژه مباحث مختلف در زمینه تکنولوژی های ارتباطی شاهد این مدعاست.

از منظر دیگر بر اساس کنش ارتباطی هابرماس دو نگاه به سیاستگذاری فرهنگی وجود دارد که یکی محدود به دولت هست و دیگری به سازمان ها و گروه ها و بنیادها که استیونسن در کتاب "شهروندی فرهنگی" سه گفتمان برای سیاست فرهنگی بیان کرده است؛ دولتی، بازار و اجتماعی. در دولت دولت مدیریت متمرکز دارد رویکرد بازار متقد هست که فرهنگ مقوله صنعت و اقتصادی هست و برای فرهنگ محصولات فرهنگی و دادوستدهای فرهنگی وجود دارد اگر به نیازهای فرهنگی مخاطبان پاسخ داده نشود محکوم به پذیرش عناصر و تولیدات فرهنگی بیگانه خواهیم بود. گفتمان اجتماعی نیز همان جامعه مدنی یا مردم سالاری هست. با این حال الگوهای سیاستگذاری فرهنگی درکشور به سمت یکسان سازی فرهنگی به عبارتی همگرا بوده که در عمل با مشکل روبرو شده و دغدغه های خود مسولان در حوزه فرهنگ شاهد این مدعا است. در عین حال تکثرگرایی فرهنگی یا بعبارتی رویکرد واگرایی به دنبال به رسمیت شناختن خرده فرهنگ های موجود در جامعه هست که این هم دارای تبعاتی هست.

وحدت در عین کثرت که توجه به اشتراکات فرهنگی به فصل مشترک سنن انسانی، مذهبی و ملی و به رسمیت شناختن تنوع ها و تکثرهای فرهنگی که سازگار با جوامع مانند ایران هست. با این اوصاف روند سیاستگذاری فرهنگی در ایران سه گفتمان کلان را در پی داشته هست نخست گفتمان تحول محور دوم گفتمان مدیریت و برنامه ریزی فرهنگی و سوم استراتژی مهندسی فرهنگی. که بویژه در نگاه مهندسی بیشتر بر اساس دیدگاه هابرماس در نظریه ارتباطی این رویکرد نگاه استراتژیک و مدیریت متمرکز دولت را با رویکرد یکسان سازی فرهنگی را دنبال کرده است که در واقع این رویکرد نیز برای عناصر دخیل در جامعه و زیست جهان پیامدهای کنش ارتباطی را برای مشارکت گسترده جامعه بویژه نخبگان برای رسیدن به یک اشتراک بین الاذهانی در سیاستگذاری فرهنگی و طراحی یک الگوی بومی نتوانسته مهیا سازد.

بنابراین آنچه که مهم هست تاریخ مصرفی برای سیاستگذاری و رویه های آن نیز مشخص نشده است و تغییرات نسلی و نیازهای آنها و نوع کنش ارتباطی چه به لحاظ محتوایی فراهم نشده و اصولاً نقش سازمان های مردم نهاد ، گروه های اجتماعی و نخبگان غیر دولتی به خاطر مدیریت متمرکز که نتیجه برونداد آن در حوزه سیاستگذاری فرهنگی کنش استراتژیک دولت و قدرت سیاسی بوده برای جامعه در حوزه فرهنگ پررنگ نبوده است. همچنین بر اساس جهان زیست و نظام که دو مفهوم اصلی کنش ارتباطی هابرماس هستند در بررسی سیاستگذاری فرهنگی چه بر اساس روش های سیاستگذاری و چه تصمیمات شورای انقلاب فرهنگی متاسفانه ، مراجع تصمیم متعدد و فقدان الگوی جامع و مدون سیاستگذاری و مطالعات نظری بومی ، چالش های عمده ای را ایجاد کرده است، هرچند رهبری انقلاب در سیاستگذاری های عناوین سال مختصات جامعه را بر اساس برونداد و درونداد فرهنگی همچون نامگذاری در قالب جنبش نرم افزاری و نقشه جامع علمی کشور با ظرافت مشخص کرده اند اما در بعد نظام بخاطر رابطه تاریخی و تاثیرگذاری اشکال قدرت سایه آن بر حوزه فرهنگ و سیاستگذاری بویژه مقطعی بودن و سلیقه ای بودن آن منتج به نتایج قابل تامل در بعد کنش ارتباطی برای جامعه نبوده و متاسفانه منجر به اشاعه فرهنگ غربی شده و در یک کلام ظرفیت فرهنگی و غنی اسلامی - ایرانی در حوزه فرهنگ که به مدد کنش ارتباطی کنشگران فعال می توانسته حرکت و جنبش نرم افزاری همانند ادوار تاریخی در قرون جامعه اسلامی گذشته همچون نهضت ترجمه داشته باشد مغفول بماند .

از سوی دیگر ناکارآمدی دستگاه های متولی فرهنگ ساز و در زمینه سیاست های فرهنگی موثر بوده است بویژه در این حوزه دستگاه های متولی مهم همچون صدا و سیما و وزارت فرهنگ هیچ موقع کارکردشان در حوزه فرهنگ به مرحله و فضای کنش ارتباطی ارتقا نیافته تا برسید به حوزه انتقادی که در آن ضمن طرح خیلی از مسایل و مشکلات فرهنگی جامعه به بازآفرینی دقیق و درست در جهان زیست فرهنگی رقم بزند و در واقعیت اجتماعی جامعه و بویژه در طرح و نقد سیاستگذاری های فرهنگی هر مقطع متاثر از کنش استراتژیک دولتی و حاکمیتی رویکرد محافظه کارانه داشته است .

همچنین بخشی از کنش ارتباطی هابرماس در بعد انتقادی را می توان به ضعف آینده نگری و پویایی و سیاست های فرهنگی با تغییر مقتضیات فرهنگی زمان و بویژه تغییرات نسلی در جامعه ، غلبه منافع سیاسی و رویکردهای گروهی در اعمال سیاست های فرهنگی و امکان برداشت های مختلف و سلیقه ای از سیاست های فرهنگی و عدم مغرفی الگوهای موفق ارزشی بومی منطقه ای و ملی منطبق با سیاست های فرهنگی و دخالت افراد غیر متخصصی در حوزه سیاستگذاری فرهنگی ، عدم صلاحیت برخی از متولیان و سیاستگذاران حوزه فرهنگ پیوند داد بر این اساس می توان گفت سیاستگذاری فرهنگی همان گونه نیز که در بالا اشاره شده که در پشت آن دارای سیاست های فرهنگی هست بر اساس مدل نظریه کنش ارتباطی هابرماس نتوانسته است از بعد ابزاری یا کنش استراتژیک رهایی پیدا کند و اصولاً رویکردهای سیاستگذاری در ایران در حوزه فرهنگ در سه دهه اخیر حتی پیوست های فرهنگی نیز کاملاً متأثر از منافع سیاسی و کنش راهبردی دولت ها و حاکمیت بوده است که در واقعیت و ساختار برونگرا برای ایجاد و هدایت فرهنگی در این حوزه برای تعامل سازنده با رویکرد کنش ارتباطی دارای مفاهیم نبوده و از همین رو نتیجه این شیوه سیاستگذاری بیشتر بر مشتری محوری نه شهروند محوری تعاملی بر اساس معیارهای کنش ارتباطی نبوده است.

منابع

- ۱) اجلالی، پرویز (۱۳۷۹)، سیاست گذاری و برنامه ریزی فرهنگی در ایران، تهران: نشر آن.
- ۲) اشترینان، کیومرث (۱۳۸۱)، روش سیاستگذاری فرهنگی، تهران: کتاب آشنا.
- ۳) بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۱)، اندیشه‌های مارکسیستی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
- ۴) بهادری، افسانه (۱۳۷۶)، درآمدی بر سیاست گذاری و برنامه ریزی فرهنگی، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵) پولادی، کمال (۱۳۸۳)، نظریه کنش ارتباطی، تهران، موسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- ۶) حسین لی، رسول (۱۳۷۹)، مبانی و اصول سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (مجموعه مقالات)، تهران: نشر آن.
- ۷) پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲) فرهنگ شناسی، تهران: قطره، چاپ دوم.
- ۸) ریتزر، جورج (۱۳۸۳)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی؛ انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- ۹) کرایب، یان (۱۳۸۱)، نظریه‌های اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، چاپ پنجم، تهران، آگه.
- ۱۰) کاشی، محمدجواد (۱۳۸۲)، "سیاست گذاری اقتدارگرایانه و دموکراتیک فرهنگی" مجموعه مقالات همایش، تهران: نشر باز
- ۱۱) گوردن، کریستوفر، ماندی، سایمون (۱۳۸۳)، دیدگاه‌های ارو پای سیاست فرهنگی، ترجمه هادی غبرائی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۱۲) هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، نظریه کنش ارتباطی و عقل و عقلانیت جامعه، ترجمه کمال پولادی، تهران، انتشارات روزنامه ایران
- ۱۳) هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، دگرگونی ساختاری در حوزه عمومی، ترجمه جمال محمدی، تهران، افکار.
- ۱۴) هولاب، رابرت، (۱۳۸۳)، یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.

- ۱۵) سازمان برنامه و بودجه (۱۳۶۸)، قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۳۶۸-۱۳۷۲، تهران: سازمان برنامه و بودجه. - جمهوری اسلامی ایران .
- ۱۶) سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۴)، قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۴-۱۳۷۸، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- ۱۷) سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۹)، قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹-۱۳۸۳، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- ۱۸) سازمان برنامه و بودجه (۱۳۸۴)، قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۴-۱۳۸۸، تهران: سازمان برنامه و بودجه. - ایران
- ۱۹) شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۷۱)، اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران تهران : دبیر خانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- ۲۰) قلی پور، رحمت الله (۱۳۸۷)، تصمیم‌گیری سازمانی و خط مشی‌گذاری عموم، ی تهران: سمت.
- ۲۱) وحید، مجید (۱۳۸۲)، "از فرهنگ سیاست‌گذاری تا سیاست‌گذاری فرهنگی" سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز (مجموعه مقالات همایش)، تهران : نشر باز، صص. ۹-۱۸.
- ۲۲) مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹)، سخنرانی در خصوص وضعیت فرهنگی: مشکلات فرهنگی کشور ناشی از نحوه اجرا است نه ضعف قانون
<http://www.jahannews.com/vdch6mnzm23nzvd.tft2.html>:
- ۲۳) مطهری، علی (۱۳۹۰)، مشکلات ۱۰ سال آینده کشور فرهنگی و اجتماعی است : www.entekhab.ir
- ۲۴) میرزایی، علی (۱۳۸۸)، نگاهی به سیاست‌های فرهنگی در روسیه، در ماهنامه تحولات ایران و اوراسیا شماره ۲۴ مرداد و شهریور)
- ۲۵) نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، بازخوانی هابرماس در آمدی بر آرا و اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس، تهران، نشر نی.

منابع خارجی

- 1) Baxter hugh. ۲۰۰۰. system life System and Life world in Hagerman's Theory of Law, ۲۳CARDOZO AW REVIEW.
- 2) KonSULT (۲۰۰۹), "Barriers to Implementation", The KonSULT Knowledgebase, available online at:<http://www.konsult.leeds.ac.uk/public/level\sec\0/index.htm>
- 3) Jonathan H. Turner, Peter R. Turner ۱۹۹۱ The structure of sociological ,theory,۶, illustrated. Wadsworth Pub. Co., the University of California.
- 4) Stahl, Bernd Carsten (۲۰۰۲) "Can Business Ethics be Helpful Dealing with Ethical Problems of Business Information Technology? How the notion of responsibility can mediate between business ethics and BIT" In: Communications of the IIMA
- 5) Lindblom, C. E. (۱۹۸۰), The Policy Making Process, New Jersey: Prentice. Hall.
- 6) Wilson, Doug. ۱۹۹۱. "The Theory of Communicative Action and the Problem of the Commons" Paper presented at the Second Annual Conference of the International Association for the Study of Common Property, Winnipeg, Manito.